

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۷، شماره ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۹۴

بررسی تطبیقی شعر «مهتاب» از نیما یوشیج و «العودة لجیکور» از

بدر شاکر سیاب

(علمی - پژوهشی)*

نعیمه خبازی اشرف

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب

دکتر رضا افخمی

استادیار دانشگاه یزد

چکیده

ویژگی شاخص اشعار شاعران نوگرا و متجدد، توصیف اجتماع، سیاست و دردهای مردم است و مایه اصلی اشعار آنان را رنج شاعر تشکیل می‌دهد. «نیما یوشیج» پدر شعر نو در ادبیات فارسی و «بدر شاکر سیاب» پیشگام شعر نو در ادبیات عرب دو شاعر نوگرا هستند که در دامان طبیعت بزرگ شده‌اند و همواره در اندیشه رستگاری و آزادی جامعه خویش، بیزار از سیاهی و جهل و استبداد، آرام و قرار را در وجود خویش نمی‌یابند. مصداق بارز این روح بیدار شاعر، در دو شعر مهتاب از نیما یوشیج و العودة لجیکور از بدر شاکر سیاب نمود پیدا می‌کند؛ به همین منظور مقاله حاضر کوشیده است، ضمن ارائه وجوه مشترک سیاسی و اجتماعی در زندگی این دو شاعر و افکار و ایده‌های مشابه آن دو، به بررسی دو شعر مهتاب و العودة لجیکور بپردازد. از آنجا که بستر هر دو شعر ماجرای رنج بردن بردبارانه دو شاعر در آرزوی آگاهی و رهایی مردم از جهل و نادانی است، می‌توان به مضامین مشترکی میان این دو اثر دست یافت. درد اجتماع و مردم، دغدغه آزادی-

تاریخ پذیرش مقاله ۹۳/۱۰/۱۴

naeimah64@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۷/۲۹

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول:

خواهی و بیدارسازی و سودای نهمی از خواب غفلت در بندبند هر دو اثر نمود پیدا می‌کند به گونه‌ای که بافت کلی شعر مهتاب از نظر زمان، فضا، تک‌گویی‌ها و حوادث حاکم بر آن، همان عناصر و حوادث کلی توصیف شده العوده لجیکور را برای خواننده تداعی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: نیما یوشیج، بدر شاکر سیاب، مهتاب، العوده لجیکور، شعر معاصر عرب، شعر نو فارسی.

۱- مقدمه

شاعران بزرگ زبان‌های گویای ملت خود هستند و آنچه را که مردم از بیان آن عاجزند، با بیان هنری خود جاودانه می‌سازند. نیما و سیاب دو شاعر بزرگ و نوگرای ایران و عرب در اشعار خود به شکل‌های گوناگون مسایل سیاسی و اجتماعی پیش روی انسان معاصر را بازتاب داده‌اند و به بیان دردهای خود پرداخته‌اند. تطبیق زاویه دید و اندیشه شاعران یاد شده زمینه‌درک بهتر اشعار آن را فراهم می‌سازد.

۱-۱- بیان مسئله

انسان و اجتماع از مسائل برجسته در شعر معاصر است. داشتن تعهد سیاسی و اجتماعی و نگاه منتقدانه «نیما یوشیج» و «بدر شاکر سیاب» به اجتماع و سیاست، سبب شده است که این دو شاعر خود را هرگز از اجتماع خویش جدا نینند و همواره دردهای مردم و رنج‌هایشان را با تمام وجود احساس کنند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۳۷) بر همین اساس است که بن‌مایه اصلی بسیاری از آثار آنها را، رنج شاعر، توصیف اجتماع، سیاست و دردهای مردم تشکیل می‌دهد (طاهباز، ۱۳۸۰: ۴۳۷) از دیگر وجوه مشترک، انس با طبیعتی است که یادگار سال‌های کودکی و جوانی این دو شاعر است و همین امر باعث شده است که یوش با جنگل و کوه و دریا و جیکور با نخلهای زیبا و بلندش، سمبول بسیاری از معانی و مفاهیمی شود که نیما و بدر شاکر می‌خواهند در اشعارشان به شنونده القا کنند (محمد رضایی، ۱۳۸۷: ۶۶۱)؛ تا جایی که روستا را تنها جایی می‌دانند که هنوز از هجوم مظاهر زندگی شهری و جهل و ناآگاهی مردم در امان مانده است (شریفیان، ۱۳۸۵: ۴۳).

۱-۲- پیشینه پژوهش

پیرامون شعر مهتاب نیما یوشیج قبلاً از جانب نویسندگان توانایی همچون حمیدیان در کتاب (اندیشه و هنر شعر نیما) (۱۳۵۷) و پورنامداریان در کتاب (خانه‌ام ابری است) (۱۳۸۱) تحلیل و تفسیری صورت گرفته است. در زمینه ادبیات تطبیقی مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی دو شعر افسانه و فی السوق القدیم» (۱۳۸۶) توسط رضا ناظمیان در مجله سخن عشق، به چاپ رسیده است. و مقاله‌ای دیگر «بررسی تطبیقی اشعار بدر شاکر سیاب و نیما یوشیج» (۱۳۸۷) است که توسط علیرضا محمدرضایی، در فصلنامه علمی پژوهشی ادبیات تطبیقی جیرفت به چاپ رسیده است و در مقاله‌ای با عنوان از «یوش تا جیکور» (۱۳۸۹) نوشته عبدالعلی آل بویه لنگرودی، دو شعر افسانه از نیما یوشیج و فی السوق القدیم از بدر شاکر سیاب - که زمینه‌ساز شیوه‌ای نو در شعر فارسی و عربی بوده‌اند- در نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان مورد بررسی قرار گرفته است. در مورد شعر العوده لجیکور نیز مقاله‌ای با عنوان «جیکور دم الحیاه فی عروق شعر السیاب»، (۱۳۸۹) توسط وصال میمندی، در «مجله العلمیه الایرانیه للغه العربیه و آدابها» به چاپ رسیده که ابیات شعر العوده لجیکور را مورد بررسی قرار داده است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت موضوع

بدر شاکر سیاب در شعر عربی معاصر، تقریباً همان جایگاهی را دارد که نیما یوشیج در شعر معاصر فارسی دارد، به گونه‌ای که شفیعی کدکنی در کتاب شعر معاصر عرب می- نویسد: «کاری که سیاب در شعر عربی سال‌های پس از جنگ دوم کرده است، بی‌شباهت به نیما یوشیج نیست و من بی‌آنکه هیچ دلیل مشخصی داشته باشم نمی‌دانم چرا تصور می- کنم که سیاب تأثیر کی از نیما و شعر آزاد فارسی داشته است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۶۲). این مقاله بر آن است با نگاهی به اندیشه‌های نیما یوشیج به عنوان پدر شعر نو در ادبیات فارسی و بدر شاکر سیاب - بر این اساس که تقریباً همه ناقدان معاصر عرب او را پیشوای مسلم شعر جدید عرب دانسته‌اند - (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۶۱)، نکات مشترک سیاسی، اجتماعی و مردمی آنها را ارائه دهد و در چارچوب اهداف مکتب

آمریکایی ادبیات تطبیقی که بر خلاف مکتب فرانسوی شرط لازم برای ادبیات تطبیقی را صرفاً وجود زمینه‌های تأثیر و تأثر نمی‌داند و مقایسه دو اثر ادبی را محدود نمی‌کند و با تأکید بر جوانب زیبایی ادب به ادبیات تطبیقی اهمیت می‌دهد (کفافی، ۱۹۷۱: ۲۴ تا ۲۵) از این منظر به بررسی دو شعر مهتاب از نیما یوشیج و العوده لجیکور از بدر شاکر سیاب پردازد. چون بدون این که بین این دو شاعر پیوند و ارتباطی وجود داشته باشد، نقاط مشترک بسیاری در زندگی و آثار آن دو یافت می‌شود. شعر مهتاب که یکی از مشهورترین شعرهای نیما، متعلق به پایان دوره دوم عصر نیمایی است، به سال ۱۳۲۷ ه.ش - دوره اختناق و افول آزادی در ایران، و نفوذ استعمارگران آمریکایی و انگلیسی و درگیری‌های حزب توده همراه با فروپاشی دیکتاتورهای رضاشاه - (یاحقی، ۱۳۷۸: ۵۴) و شعر العوده لجیکور حوالی سال ۱۹۵۶ م - زمان درگیری‌های خونین بین حزب کمونیست و ملی‌گرای عراق - سروده شده است. (علوش، ۱۹۷۱: ۴۳). این دوره مربوط به زمانی است که سیاب به حزب ملّی‌گرای عراق پیوسته است و شعر او وارد مرحله رمزگرایی و تموزی شده است. جیکور آرزوی این مرحله از حیات اوست و رمزی برای بیداری و حیات است (میمندی، ۱۳۸۹: ۳۱).

۲- بحث

۲-۱- اندیشه و تفکر سیاسی و اجتماعی نیما یوشیج و بدر شاکر سیاب

توجه به چند نکته تاریخی و اجتماعی در دوره دوم عصر نیمایی می‌تواند بینش اجتماعی و سیاسی نیما را در شعر مهتاب او بیشتر مشخص سازد؛ چرا که شعر مهتاب مربوط به یکی از سیاه‌ترین دوره‌های استبدادی سال ۱۳۲۷ ه.ش در تاریخ ادبیات ایران است. ایران در این سال‌ها، با نوعی آشفتگی روبه‌رو بود. پس از فروپاشی دیکتاتورهای رضا شاه، رقابت میان انگلیس و آمریکا در ایران بالا گرفت و نیروهای داخلی طرفدار شوروی حزب توده را بنیان نهادند. روزبه‌روز، به نفوذ استعمارگران آمریکایی بر نفوذ استعمارگران انگلیسی افزوده می‌شد و اوضاع اقتصادی ایران که آشفته بود، آشفته‌تر شد (یاحقی، ۱۳۸۴: ۵۴ و ۵۵). «آزادخواهان واقعی نوامید و پراکنده برای حفظ کالبد پوسیده‌ای که از مشروطیت باقی مانده بود، دست و پا می‌زدند که آن هم با حادثه‌ی ۱۵

بهمن ۱۳۲۷ (ترور بی نتیجه شاه در دانشگاه) به کلی از میان رفت و بگیر و ببند جانشین آن شد» (پور نامداریان، ۱۳۸۱: ۳۳۵) «پس لازم به گفتن نیست که در این دوران، بدبینی نیما، هم‌زمان با یک دوره اختناق و افول آزادی در سطوح جامعه ایران بوده است» (همان-جا). «روزهای تاریک که کشور ما، روشنایی را از دور می‌دید» (آرین پور، ۱۳۸۲: ۵۸۲) تردیدی نیست که با توجه به حساسیت‌های سیاسی و اجتماعی حاکم بر ایران، در آن زمان، اعتراض نسبت به ستم و فلاکت حاکم بر جامعه، یکی از ویژگی‌های شعر شاعران متعهد و انسان‌اندیش می‌شود. بر این اساس، آثار و اشعار نیما نیز غالباً از اعتباری انسانی و اجتماعی برخوردارند؛ چراکه نیما «از نظر محتوا، شعر را نوعی زیستن می‌داند و از نظر او شاعر کسی است که چکیده زمان خود باشد و بتواند ارزش‌ها و ملاک‌های زمان را در شعر خود منعکس سازد» (یاحقی، ۱۳۸۴: ۵۳). نمی‌توان اشعار او را از اجتماع خویش جدا دانست. او همیشه چشم انتظار کوچک‌ترین روزنه نور و امید برای گریز از شب و آمدن صبح است. در شبی که همه خوابیده‌اند و به سکوت و سیاهی خو گرفته‌اند، از غم خفتگان، خواب در چشم ترش می‌شکند» (حسین پورچافی، ۱۳۸۴: ۲۳۷) «می-تراود مهتاب / می‌درخشد شبتاب / نیست یکدم شکند خواب به چشم کس و لیک / غم این خفته چند / خواب در چشم ترم می‌شکند» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳) بدر شاکر سیاب نیز جهت-گیری سیاسی خود را از سال ۱۹۴۵، زمانی که وارد حزب کمونیست شده بود، آغاز کرد. «به سرعت خودش را یافت که وارد خطرناک‌ترین موضع‌گیری‌های مخالف و متضاد با حکومت سلطنتی آن زمان شده بود» (نعمان، ۱۴۲۶: ۴۷). او پس از هشت سال تحمل سختی‌ها و مشکلات از حزب کمونیست کناره‌گیری کرد (حاجی‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۹) و به حزب ملی‌گرای عراق پیوست. در این زمان درگیری‌های خونینی بین حزب کمونیست و ملی‌گرای عراق به وجود آمده بود. بدر شاکر نیز هم‌ت خود را بر ضد کمونیست و بیان دردهای اجتماع و مشکلات سیاسی موجود در جامعه به کار گرفت (علوش، ۱۹۷۱: ۴۴). دنیا در نظر او در آن سال‌ها به دو قطب استعماری و سرمایه‌دار و کارگر فقیر رنجبر تقسیم می‌شد. او صادقانه افزایش ظلم و ستم ناشی از توزیع ثروت و

قدرت در جامعه را احساس می‌کرد (بلاطه، ۱۹۷۱: ۴۸). نتیجه این تعهد اجتماعی و سیاسی، انتشار قصاید «العودة الجیکور» و «رؤیا فی عام ۱۹۵۶» است (همان). از آغاز بدر شاکر معتقد بود که هنرمند در برابر اجتماع بدبختی که در آن زندگی می‌کند، دینی دارد که باید آن را ادا کند، بی‌گمان به دردها و آرزوهای جامعه توجه داشت (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۷۶)، به همین سبب است که «لحظه‌ای که وی از رنج‌ها و احساس‌های شخصی خود سخن می‌گوید، احساس‌هایی را بیان می‌کند که در ژرف‌ترین ژرفای خود، احساس‌های اکثریت افراد جامعه هست» (همان). سیاب از ظلم استعمار رنج می‌برد و در آرزوی نجات بشریت از سرگردانی و گمراهی در ظلمتی است که بر آنها حاکم شده است (العشماوی، ۲۰۰۵: ۱۴۹).

از زمانی که روحیه اجتماعی بر شعر نیما غالب می‌شود، شب نیز تبدیل به نمادی آمیخته با تنفر، نسبت به جهل، استبداد و هرگونه سیاهی می‌شود که باید با آن مبارزه کرد (سلیمی، ۱۳۸۹: ۱۷۴). نیما یوشیج در بند اول شعر مهتاب، فضای شب بسیار تاریکی را به تصویر می‌کشد؛ شب تاریکی که مردم در آن خفته‌اند و هیچ فعل و حرکتی از آنان سر نمی‌زند. مهتاب در این شب تاریک از خلال ظلمت «می‌تراود»: «می‌تراود مهتاب / می‌درخشد شبتاب» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳). «فعل تراویدن برای مهتاب، اشاره‌ای ضمنی به تراکم ظلمت شب دارد که سبب می‌شود، نور مهتاب مثل آب از کوزه، به زحمت و دشواری از جدار ظلمت بگذرد» (پور نامداریان، ۱۳۸۱: ۳۳۰)؛ چرا که تاریکی شب به حدی است که حتی نور ظلمت‌شکن مهتاب نیز در برابر آن همه تیرگی، کم می‌آورد و مثل نور اندک شبتاب در آن گم می‌شود. در این شب ظلمانی از ماه و مهتاب جز نام آن چیزی بر جا نیست؛ چرا که «کاربرد تراویدن برای ماه یعنی انکار ماهیت ماه» (دین محمدی، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

سیاب نیز در بند اول از شعر العوده لجیکور به توصیف شهری خاموش و خفته می‌پردازد با همه عناصر مخرب و گروه‌های فریبکار و دغلباز و بیدادگر و فاسدش. شهری که فضایی دارد، آکنده از ظلمت و سرشار از رکود و جمود، که هیچ حرکتی در آن وجود ندارد. آنچنان ظلمت این شهر را فرا گرفته است که حتی نور هم با خاصیت ظلمت‌شکنی

خود، قادر به شکستن این تاریکی نیست، چراکه نور هم هویت اصلی خود را از دست داده است. در بازارها و خیابان‌های این شهر، کسی عبور نمی‌کند، جز تاجرانی که به استعمار و استثمار مردم می‌پردازند. شهری که مردم از شدت فقر، آبرو و استقلال خود را می‌فروشند و در قبال آن غذا می‌خرند. شهری که همه چیز تاریک، زشت و قبیح است. شهری که به جای صفا و سادگی روستا، فریب، تقید به زشتی‌ها و زینت‌های دروغین جای آن را گرفته است که پشت ظاهر زیبای آن جز زشتی، چیزی نیست. در حقیقت سیاب سعی می‌کند جنبه‌های مختلف شب تیره، ستم، استثمار، خودآیی و فقر و محرومیت مردم و ستمی را که به دست رهبران فاسد کشورش و حکومت‌های مستبد بر آنان رفته است، به تصویر بکشد. جمود، سکون و رکود سراسر شهر را در بر گرفته است، گویی که مرگ در نقطه به نقطه شهر جریان دارد، به گونه‌ای که آب هم خاصیت حیات خود را از دست داده است. آب که مایه حیات است، نیز در این شهر مرده است و به واسطه خواب مرگ‌آور، رکود و عدم تحرک آن، موجوداتی هم که از آن آب سیراب می‌شوند، در خوابی عمیق فرورفته‌اند (میمندی، ۱۳۸۹: ۴۲). دیگر در این شهر شخصیتی مریم‌وار وجود ندارد تا فرزندی با دم مسیحایی متولد شود. «عَلَى جَوَادِ الْحُلْمِ الْأَشْهَبِ / أَهْرَبُ مِنْهَا، مِنْ ذُرَاهَا الطُّوَالِ، / مِنْ سُوقِهَا الْمُكْتَظِّ بِالْبَائِعِينَ، / مِنْ صُبْحِهَا الْمُتَعَبِ ... / مِنْ نَوْرِهَا الْغَيْبِ، / مِنْ رَبِّهَا الْمَغْسُولِ بِالْخَمْرِ، / مِنْ عَارِهَا الْمَخْبُوءِ بِالزَّهْرِ، / مِنْ مَوْتِهَا السَّارَى عَلَى النَّهْرِ / يَمْشِي عَلَى أَمْوَاجِ الْعَاقِيهِ، / أَوْأَةُ لَوْ يَسْتَيْقِظُ الْمَاءُ فِيهِ، / لَوْ كَانَتْ الْعَذَائُ مِنْ وَارِدِيهِ ... / لَوْ أَنَّ أَغْصَانَ الدُّجَى تُورَقُ، / أَوْ يُوَصَدُّ الْمَآخُورُ عَنْ دَاخِلِيهِ. (سیاب، ۱۹۷۱، ۲ / ۴۲۰) (ترجمه: سوار بر اسب سپید آرزوها، / از بغداد و ساختمان‌های مرتفع آن، / از بازارهای انبوه از فروشندگان، / از صبح خسته آن، / از نور تاریک آن، / از خدای غسل داده شده با شراب آن و حاکم میگسار آن، / از زشتی‌های پنهان شده در پشت شکوفه‌ها، / از مرگی که بر آب نهرها جاری است / روی امواج راکد آن حرکت می‌کند، می‌گریزم. / افسوس، کاش که آب در نهرها بیدار شود / و ای کاش مریم از

واردشدگان بر آن باشد. / چه می شد اگر که شاخه‌های تاریکی برگ می داد/ و درهای میکده‌های پر از فسق و فجور در دل تاریکی این شهر بسته می شد.

بر این اساس سیاب نیز همچون نیما شهری را توصیف می کند که شب، نماد فضای تیره و شبگون حاکم بر جامعه می شود و نماد جمود و سکونی که باید با آن مبارزه کرد و روح زندگی در آن دمید. از آنجا که گرایش نیما به آدمی نوعی فعالیت است و مهر او، فعالیت در راه آفریدن زندگی برای آدم است؛ (مختاری، ۱۳۷۱: ۲۵۰) در موقعیت پیامبری قرار می گیرد که مأمور ابلاغ رسالت به قوم و گروهی است که جان و روح حقیقت جوی خود را باخته‌اند. نگران با من استاده سحر / صبح می خواهد از من، / کز مبارک دم او آورم این قوم به جان باخته را بلکه خیر / در جگر خاری لیکن / از ره این سفرم می شکند (نیما، ۱۳۸۶، ۶۶۳). « ترکیب وصفی «به جان باخته» برای این قوم خفته بی خبر از صبح و حقیقت، بسیار رساست؛ چون هم معنی مرده می دهد که کنایتی از خواب و بی خبری جاودان است و هم در عین حال، گمراه و جان خود را به شیطان باخته و از حق و حقیقت دور شده و جدا افتاده» (پور نامداریان، ۱۳۸۱: ۳۳۱)، اما کلمه «بلکه» حاکی از ناامیدی و تردید از امکان تأثیر و پذیرش رسالتی است که شاعر به عنوان پیامبر مأمور ابلاغ آن است (همان، ۳۳۲). علی رغم این که نیما در برزخ میان یأس و امید قرار دارد، رسالت خود را ابلاغ می کند و با پای برهنه و با کوله‌باری از درد و رنج نسبت به سرنوشت مردم قدم در این سفر خیالی می گذارد. «.. مانده پای آبله از راه دراز ... / کوله بارش بردوش، دست او بر در، می گوید با خود: / غم این خفته چند / خواب در چشم ترم می شکند.» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳)

سیاب هم به واسطه تعهدی که نسبت به اجتماع دارد، وظیفه پیامبری را بر عهده می گیرد و همچون مسیح، خود را قربانی می کند، تا بیداری و زندگی را به مردم در خواب فرورفته، بلکه مردم مرده به ارمغان آورد (عباس، ۱۹۹۲: ۲۲۶). او با دیدن اوضاع وخامت بار جامعه در خفقان و استبداد حاکم و فقر و گرسنگی سایه افکننده بر آن، سوار بر اسب سپید آرزو و امید که با زنجیره‌ای از دل مشغولی‌ها و نگرانی‌ها، در رؤیای او گره خورده است، قدم در سفر می گذارد تا رسالت پیامبرگونه خود را به انجام برساند. سفر سیاب بر پشت

اسب سپید آرزوها، تداعی کننده معراج پیامبر (ص) است (موریه، ۲۰۰۳: ۳۶۴). «عَلَى جَوَادِ الْحُلْمِ الْأَشْهَبِ ... (سیاب، ۱۹۷۱: ۲/۴۲۱). تأثیر شدید سیاب از گرسنگی و بیچارگی مردم، او را به فریادزدن وامی دارد تا مردم را به اقدام عملی و مبارزه برای تغییر و تحوّل این شرایط ظالمانه تشویق کند. گویا او امیدوار است، فریادهای او تأثیری چون شراره‌های آتشفشان داشته باشد و قدرتی همچون فرات، که مردم را مانند طوفان برانگیزاند. تلاش سیاب بر این است تا نیروی اتحاد در میان مردم شکل گیرد و نور و رحمت، جانشین ستم و تاریکی شود. اکنون شاعر در مقام پیامبری است که از وجودش گرسنگان و بینوایان، روحی تازه می‌گیرند و از خونش بیداری، رستاخیز و ولادت می‌جوشد. «هَذَا طَعَامِي أَيُّهَا الْجَائِعُونَ / هَذِي دُمُوعِي أَيُّهَا الْبَائِسُونَ / هَذَا دُعَائِي أَيُّهَا الْعَابِدُونَ / أَنْ تَقْدِفَ الْبُرْكَانُ نِيرَانَهُ / أَنْ يُرْسِلَ الْفُرَاتُ طُوفَانَهُ / كَيْ نَشْرِقَ الظُّلْمَةَ / كَيْ نَعْرِفَ الرَّحْمَةَ ...» (سیاب، ۱۹۷۱: ۲/۴۲۴) (ترجمه: ای گرسنگان، این غذای من است / ای بینوایان این اشک‌های من. / ای عبادت‌کنندگان، این دعای من، / برای اینکه آتشفشان، مواد مذاب خود را (بر ظلم و تاریکی) پرتاب کند / و فرات، طوفان و تلاطم امواج خود را (بر تاریکی) فروریزد، / تا به واسطه تلاش ما) تاریکی‌ها روشن شود / و رحمت‌ها شناخته شود.

در بررسی اندیشه سیاسی و اجتماعی نیمایوشیخ و بدرشاگرد سیاب در دو شعر مهتاب و العوده لجیکور سه نکته مهم و اساسی نمود پیدا می‌کند که عبارتند از:

۲-۱-۱- تقارن زمانی و همسانی فضای حاکم بر دو شعر

بند اول شعر العوده لجیکور و بند اول شعر مهتاب با شب و تصویرسازی در شب آغاز می‌شود. نیما و سیاب در هر دو اثر از یک مکان با فضای شبیه به هم شروع به حرکت می‌کنند. ظلمت شب در شعر سیاب و العوده لجیکور، قرینه ظلمت شب در شعر نیما و مهتاب است. نیما تراویدن مهتاب را در جهت فضا سازی برای نمایش شب به کار می‌گیرد، تا چیرگی و ظلمت آن را توصیف و ترسیم کند. «می تراود مهتاب / می درخشد شبتاب / نیست یک دم شکند خواب به چشم کس و لیک / غم این خفته چند / خواب در چشم ترم می‌شکند» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳). این دقیقاً همان سیاهی و تاریکی است که سیاب در شعر

العودة لجیکور به نمایش می‌گذارد. سیاهی و تاریکی در بند اول شعر، در توصیف شهری است که سایه جمود و سکون آن را فرا گرفته است و در آن نور که ماهیت آن روشنایی است، اکنون به تاریکی گراییده است و آب که مایه زندگی و حیات است، در شهر، خاصیت اصلی خود را از دست داده است. «أَسْرَيْتُ عَبْرَ التَّلَالِ ... / مِنْ نُورِهَا الْغَيْهَبِ ... / مِنْ مَوْنِهَا السَّارَى عَلَى النَّهْرِ / يَمْشِي عَلَى أَمْوَاجِ الْغَاقِيَه / وَأَوَاهُ لَوْ يَسْتَقِطُ الْمَاءُ فِيهِ (سیاب، ۱۹۷۱: ۲/۲۱۴)» (ترجمه: شباهنگام از میان تپه‌ها گذر کردم... / از نور تاریک (بغداد گریختم)... / از مرگی که بر روی آب نهرها جاری است / و روی امواج را کد آن حرکت می‌کند (گریختم) / افسوس، کاش که آب در نهرها بیدار شود). درحقیقت در هر دو شعر، فضای شب تصویرگر فضای جامعه‌ای است که ظلم، استبداد، فقر و محرومیت ناشی از حکومت‌های فاسد، بر آن سایه افکنده است. در شعر سیاب این سیاهی و تاریکی به جیکور نیز راه پیدا کرده است. اگر چه شاعر از شهر می‌گریزد و به روستا که می‌تواند با آن رابطه عاطفی برقرار کند پناه می‌برد، ولی در می‌یابد که روستا نیز از یورش و تأثیر مادی و روانی شهرنشینی در امان نمانده است و آسمان آن را بدون ستاره وصف می‌کند که همین نشانه تاریکی در آسمان جیکور است. «جیکور، / اللَّيْلُ وَاقِيٌ وَقَدْ نَامَ الْأَدْلَاءُ .. / يَبْدَأُ مَا فِي مَدَاهَا مَا يَبِينُ بِهِ / دَرْبٌ لَنَا وَ سَمَاءٌ أَلْيَلٍ عَمِيَاءُ (سیاب، ۱۹۷۱: ۲/۲۲۴)» (ای جیکور! / شب طولانی شده در حالی که روشنفکران همه خوابیده‌اند، / بیابانیست بی‌انتهای که در دورترین نقطه آن هم دری برای ما گشوده نمی‌شود / آسمان شب کور است.)

۲-۱-۲- همانندی شخصیت دو شاعر در امید مسیحایی و قربانی کردن

خویش

بینش مسیحایی پیامبرگونه در شخصیت هر دو شاعر نمود پیدا می‌کند. در بینش مسیحایی این تفکر وارد است که مصلحان و پیامبران «آینده را پیش‌بینی نمی‌کنند، بلکه واقعیت زمان حال را دور از چشم‌تنگی و کوری افکار عمومی و هیئت حاکمه درک می‌کنند. تنها نمی‌خواهند پیامبر باشند، بلکه احساس می‌کنند که ناگزیرند ندای وجدان و دانش خود را به گوش مردم برسانند و امکانات و چاره‌های زندگی را به مردم نشان دهند و به آنها اعلان خطر کنند. اشتیاق پیامبران همین است، بقیه‌اش با مردم است که اعلان خطر

را جدی بگیرند و راهشان را تغییر دهند یا کور و کر باقی بمانند و به خفت و خواری تن در دهند» (فروم، ۱۳۸۰: ۳۵). پس نقشی که نیما در میان مردم در خواب رفته بازی می‌کند، همان نقشی است که سیاب برای آگاه‌ساختن مردم و نجات‌بخشی مردم ایفا می‌کند هر دو در جایگاه پیامبری قرار می‌گیرند که دم مسیحایی دارند و می‌خواهند با این امید مسیحایی و زندگی‌بخش، ارمغانی را برای مردم خفته ببرند تا شاید از خواب غفلت بیدار شوند. در شعر مهتاب، «کلمه قوم و مبارک‌دم و خبر آوردن، فضایی مقدس به شعر می‌بخشد» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۳۳۱). «سحر» از نیما می‌خواهد که نقش پیامبری را بر عهده بگیرد و از دم مبارک سحر که همان دم حضرت مسیح است، مردم ورشکسته در قمار استبداد را خبر دهد و بگوید وقت صبح است. «نگران با من استاده سحر / صبح می‌خواهد از من / کز مبارک دم او آورم این قوم به جان‌باخته را بلکه خبر» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳).

سیاب نیز در سروده خود، نقش حضرت مسیح را ایفا می‌کند. اعتقاد او نیز بر این است که چون سیاهی بر جیکور پرده انداخته و مردم را خواب غفلت ربوده است؛ باید مسیح جامعه (شاعر) به دار آویخته شود و به جای گل، تاجی از خار بر سر او گذاشته شود؛ آنچنان که با حضرت مسیح شد؛ پس باید خون او چون باران، که باعث تغییر و تحوّل در طبیعت می‌شود، بطن و درون جامعه را متحوّل سازد.... مَنْ يَصْلِبُ الشَّاعِرَ فِى بَغْدَادٍ؟ / مَنْ يَجْعَلُ الْإِكْلِيلَ شَوْكًا عَلَيْهِ؟ (چه کسی شاعر را در بغداد به صلیب می‌کشد؟ / چه کسی تاج خاردار را بر سر شاعر می‌گذارد؟) (سیاب، ۱۹۷۱: ۲/۴۲). او می‌اندیشد که با قربانی کردن خود، جان گرسنگان و بینوایان روحی تازه می‌گیرد و از خون او، بیداری و رستاخیزی می‌جوشد؛ بنابراین مسیح‌وار خود را قربانی می‌کند تا رستاخیز و بیداری را برای مردم به ارمغان آورد و نور آزادی را به تاب صبح گره بزنند. «هَذَا طَعَامِي أَيُّهَا الْجَائِعُونَ / هَذِي دُمُوعِي أَيُّهَا الْبَائِسُونَ... / جيكور يا جيكور شَدَّتْ خِيوطُ النُّورِ / أَرْجُو حَهَ الصُّبْحِ / فَأُولِمِي لِلطُّيُورِ / وَالنَّمْلِ مِنْ جُرْحِي» (ای گرسنگان، این غذای من است. / ای بینوایان! این

اشک‌های من است ... / جیکور، جیکور، تارهای نور / به تاب صبح گره خورده / پرندگان و مورچه‌ها را / از زخم‌های من ولیمه بده (سیاب، ۱۹۷۱: ۲/۴۲۵).

نیما و سیاب هر دو، درد و رنج‌های مردم را با تمام وجود احساس می‌کنند و خود را مسئول بیداری می‌دانند و در راه بیداری هم‌نوعان خود، دین بزرگی به گردن خویش احساس می‌کنند. آنان چشم‌انتظار کوچک‌ترین روزنه نور و امید برای گریز از شب و آمدن صبح هستند و خود را قربانی اعتقاد راستین و مسئولیت پیامبرگونه خویش می‌سازند. رنج کشیدن نیما به خاطر افرادی که توان درک این هم‌حسی و هم‌دردی را نداشته باشند برای شخص صاحب رنج و انسان دردمند به منزله مرگ تدریجی و قربانی شدن است (دین محمدی، ۱۳۹۰: ۱۰۷)، اما تفاوت قربانی شدن نیما با قربانی شدن سیاب، در این است که مرگ تدریجی نیما به خاطر خفته‌هایی که خودشان خبر از باختن دار و ندارشان ندارند، صورت می‌گیرد؛ پس بی‌سبب نیست که در و دیوار، روی سر کسی فرود می‌آید که شعور دارد و بیدار است (حمیدیان، ۱۳۸۱: ۲۵۴). «در و دیوار به هم ریخته‌شان / بر سرم می‌شکند ...» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳)، اما قربانی شدن سیاب آگاهانه صورت می‌گیرد؛ چراکه او چاره‌ای جز این نمی‌بیند که برای رهایی مردم از گرسنگی و فقر، خود را قربانی کند، پس با اشاره به شام آخر حضرت مسیح و تبدیل کردن شراب به آب برای مردم سعی می‌کند تا رستاخیزی یعنی؛ «دگرگون ساختن واقعیت حال در جهت زنده بودن و سرشار بودن» (فروم، ۱۳۸۰: ۳۴) را به جامعه و مردم هدیه کند. او زمان تغییر و تحول را با درو کردن گندم‌ها بشارت می‌دهد. «جیکور جیکور: خَلُّ و ماءٌ / ینسابُ من قلبی / من جرحی الواری / من کُلِّ اُغواری... / هذا عشاء. / هذا حَصادُ السُّنین / الماءُ خمرٌ و الخَوابی غذا / هذا رَبیعُ الوبَاء (سیاب، ۱۹۷۱: ۲/۴۲۶) (ای جیکور، شراب و آب از قلب من جاری است، / از زخم‌های پنهان من و از اعماق وجود من. / این شام آخر همان زمان درو کردن گندم‌هاست. / آب برای شما تبدیل به شراب و سینی‌های غذا شده. / این بهار وباست.)؛ پس نیما قربانی نهضت بیدارسازی مردم از خواب غفلت می‌شود و سیاب قربانی نجات مردم از فقر و گرسنگی که حاصل بی‌عدالتی، ظلم، ستم و تبعیض است؛ ظلمی که معمولاً از جانب

حاکمان روستاها، شهرها و کشور بر مردم اعمال می‌شود و این امر خود عاملی برای رشد و نمو و گسترش ناهنجاری‌های اجتماعی در سراسر کشور است.

۲-۱-۳- تقابل امید و ناامیدی (تراویدن و درخشش امید در ناامیدی)

در اشعار دو شاعر بیان پارادوکسی به‌وفور یافت می‌شود (محمدرضایی، ۱۳۸۷: ۱۶۸). در شعر مهتاب و العوده لجیکور تقابل بین امید و ناامیدی کاملاً مشخص است. در شعر مهتاب در عبارت «شکستن خار در جگر نیما» نوعی ناامیدی به چشم می‌خورد، اما باز امید مسیحایی نیما باعث می‌شود که نیما سفر خویش را آغاز کند. «صبح می‌خواهد از من / کز مبارک دم او آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر / در جگر لیکن خاری / از ره این سفرم می‌شکند... می‌تراود مهتاب / مانده پای آبله از راه دراز / بر دم دهکده مردی تنها / کوله‌بارش بر دوش / دست او بر در...» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳)، اما دست‌ساییدن و به‌دنبال امید گشتن نیما و شکستن در و دیوار بر سر او ناامیدی محض است (پور نامداریان، ۱۳۸۱: ۳۳۳). «دست‌ها می‌سایم / تا دری بگشایم / بر عبث می‌پایم / که به در کس آید / در و دیوار به هم ریخته‌شان / بر سرم می‌شکند» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳). در شعر العوده لجیکور نیز سیاب دائم در برزخ یأس و امید شناور است. ناامیدی او هنگامی که به جیکور می‌رسد و آن را از واقعیت خویش دور می‌یابد نمود پیدا می‌کند و ناامیدی محض، زمانی بروز می‌کند که خود را در حال سخت جان‌کندن می‌بیند و فریاد «اواه یا شعبی» برمی‌آورد؛ چرا که کسی او را همراهی نکرده تا بار سنگین هدایت را بر دوش کشد. «اواه یا جیکور کو تسمعین... / اواه یا جیکور... / نزع و لا موت / نطق و لا صوت... / اطلق و لا میلاد / من یصلب الشاعر فی بغداد... / اواه یا شعبی!!!! (سیاب، ۱۹۷۱: ۲ / ۴۲۴ تا ۴۲۶).

افسوس، ای جیکور، / کاش بشنوی؟... / افسوس ای جیکور،... / جان‌کندن است، ولی مرگی در کار نیست... / فریاد هست، ولی صدایی نیست. / درد زایمان است، ولی تولدی نیست. / چه کسی شاعر را در بغداد به صلیب می‌کشد؟... / افسوس، ای مردم من! علی‌رغم اینکه شعر مهتاب مانند تمام سروده‌های دیگر نیما در سال ۱۳۲۷ «غالباً زمینه‌ای تلخ و اندوهبار و یأس‌آمیز دارد» (پور نامداریان، ۱۳۸۱: ۳۳)، اما «کورسوی امید در اعماق

همه ناامیدی‌ها در دل نیما روشن است؛ چرا که می‌توان درخشندگی مهتاب در دل شب را به نور امید و پیروزی نیز تعبیر کرد» (دین محمدی، ۱۳۹۰: ۱۰۹). «نور ماه با تمام ضعف و ناچیزی خود، می‌توانست اسیر شب را به طلیعه آفتاب آزادی و پیروزی امیدوار کند» (همان، ۱۱۱). سیاب نیز با جرقة امیدی که در دلش روشن می‌شود، این مژده را به جیکور می‌دهد که گذشته سرشار از حیات او بازگشته است. «جیکور یا جیکور، هل تسمعن؟ / فلتفتح الأبواب للفاتحین / و لتجمعی أطفالک الألعین / فی سآحه القریه، هذا العشاء / هذا حصاد السنین ... / جیکور ماضیک عاد. (سیاب، ۱۹۷۱: ۴۲۴/۲) (ترجمه: جیکور آیا می‌شنوی؟ / باید درها به روی فاتحان گشوده شود / تو باید امشب کودکان شادت را در میدان روستا جمع کنی، / که این، همان زمان درو کردن گندم - هاست. / جیکور، گذشته‌ات باز گشت.) این روزنه امیدواری همچنین در پایان شعر سیاب با صدای خروس و بازگشت شاعر به عنوان پیامبر از معراج به وضوح دیده می‌شود. بانگ خروس ابهامی ندارد و نشانه نزدیکی یا فرا رسیدن صبح است؛ همچنین پدیده‌ای متضاد با زمینه خواب، سکوت و سکون شب است و حضور آن این زمینه سکوت و سکون و تیرگی را در هم می‌ریزد (پور نامداریان، ۱۳۸۱: ۱۰۸). درحقیقت بانگ خروس تجسم امید به بهبود و تحول اوضاع اجتماعی است و به دنبال آن بازآمدن شاعر از معراج به زمین جیکور، این امید به بهبود اوضاع را تقویت می‌کند. هذا صیاحُ الدیک: ذاب الرفاد / و عدتُ من معراجی الأکبر (سیاب، ۱۹۷۱: ۴۲۷/۲) (این بانگ خروس است: (یخ) خواب ذوب شد / و من از معراج بزرگ خویش بازگشتم).

۲-۲- ارزش یوش و جیکور نزد نیما و سیاب

نیمایوشیخ در سال ۱۲۷۶ در یوش به دنیا آمده است (طاهباز، ۱۳۸۰: ۱۸۹). او پس از گذراندن دوران کودکی و نوجوانی خود، برای تحصیل به تهران رفت و در آنجا سکنی گزید. اما او همچنان به طبیعت مازندران با همه کوه‌ها، رودها، ابرها و دریا و هوای شرجی‌اش عشق می‌ورزد. «طبیعتی که گهواره کودکی و پرورشگاه و دامن مادرانه‌ی او و شعر او بوده است (حقوقی، ۱۳۸۳: ۱۸). او یک روز زندگی در روستا را با صد شهر یکی می‌داند و روستاییان را از فریبکاری شهریان برحذر می‌دارد (شریفیان، ۱۳۷۵: ۱۸۶). او

می‌گوید: «یوش وطن من است. وطنم را دوست دارم؛ برای اینکه طبیعت آن را خراب می‌کند، نه سستی و بی‌استقلالیتی» (همان: ۲۲۵). پس چگونه شده است که «تن ساق گل» که استعاره از امید به آینده و رویش و زندگی در روستایی است که نیما برای آن ارزش قائل است؛ اکنون در برابر چشمان نیما از بین می‌رود؟ (پور نامداریان، ۱۳۸۱: ۳۳۱). «نازک آرای تن ساق گلی، که به جان کشتم و به جان دادمش آب/ ای دریغا/ به برم می‌شکند» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳). امید به استقلال و پایداری مردم روستا، امید به یوش که معنای حلاوت زندگی است، اکنون در شعر مهتاب به ناامیدی بدل شده است و شاعر خود را در پشت دروازه دهکده‌ای می‌بیند که مردمش را دوست دارد و نسبت به آنان رسالتی برای خود قائل است، اما مردم، آن‌چنان به خواب رفته‌اند که گویی مرده‌اند (همان: ۳۲۲). نیما که روستازاده‌ای است از مازندران، پیام آور صلح می‌شود و نقش دم مبارک سحر (حضرت مسیح) را بازی می‌کند، «اما در تاریکی سحرگاه، از روی ناامیدی بر دروازه دست می‌ساید تا مگر دری برای ورود بگشاید و انتظار می‌کشد مگر یک نفر از این خفتگان بیدار شود و در به روی او باز کند، اما انتظار او بیهوده است» (پور نامداریان، ۱۳۸۱: ۳۳۱). این ناامیدی از مردمی که دوستشان دارد و با آن‌ها رابطه عاطفی برقرار می‌کند، باعث مرگ تدریجی نیما می‌شود. درد مردم خفته که خیر از نابهنجار بودن همه چیزشان ندارند، سبب می‌شود که در و دیوار به روی سر کسی فرود آید که شعور دارد و بیدار است (حمیدیان، ۱۳۸۱: ۲۵۴). «دست‌ها می‌سایم/ تا دری بگشایم/ بر عبث می‌پایم/ که به در کس آید/ در و دیوار به هم ریخته‌شان/ بر سرم می‌شکند» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳).

بدر شاکر سیاب نیز در سال ۱۹۲۶ در عراق، در روستای کوچکی به نام جیکور که در میان انبوهی از نخلستان‌ها قرار داشت به دنیا آمد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۶۴). پس از گذراندن پایه‌های مقلّماتی، دروس دبیرستان خود را در بصره کامل کرد (نعمان، ۱۳۸۶: ۲۷) و بعد از آن ناچار شد که در بغداد سکونت گزیند، اما «بدر شاکر سیاب نتوانست خود را با بغداد سازگار کند؛ چراکه بغداد عاجز از آن بود که تصور جیکور را از ذهن او محو کرده، از خاطر او پاک نماید» (عبّاس، ۱۹۷۸: ۹۴). جیکور در نظر سیاب

بهشت گم شده‌ای است که شاعر آن را غالباً با نام مادر خویش که در خردسالی او را از دست داده است، یکی می‌کند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۷۳). بدر شاکر از شهر متفر است. به باور او شهر بخیل است و بر خلاف روستا سخا، بخشش، پاکی و محبت ندارد (حاجی زاده، ۱۳۹۰: ۶۰). بنابراین او از واقعیت شهر می‌گریزد و به روستایی که می‌تواند با آن رابطه عاطفی برقرار کند، پناه می‌برد. ولی هنگامی که به جیکور می‌رسد و به واقعیت آن نگاه می‌کند، آن را خالی از آب و نان، که رمز و نشانه استمرار زندگی و حیات است، می‌یابد. او می‌بیند که شب تاریک بر جیکور هم سایه انداخته است. آنها که باید راه را به مردم نشان دهند در خوابی عمیق فرو رفته‌اند. بادهای سخت و طاقت‌فرسا با تیرگی شب دراز گره خورده است و لایه‌های زنگار افق‌های جیکور را فرا گرفته است. جیکور تبدیل به بیابانی شده است که نه گیاهی در آن است و نه نشانه‌ای از زندگی. تنها امید شاعر برای یافتن ستاره‌ای که راه را نشان دهد، جیکور بود، اما چه شده است که آسمان جیکور نیز بدون ستاره شده است و امید سیاب ناامید؟ گویی در میان تیرگی این شب سنگین، تنها اوست که بیدار است. سیاب از جیکور می‌خواهد تا با او سخن گوید و شروع به افسانه‌سرایایی کند تا مبادا خواب غفلت و فنا، چشم او را نیز برآید. گویا سیاب از این می‌هراسد که او نیز در این شب تاریک و هراس‌انگیز به خواب فرورود. «جیکور جیکور: این الخُبْرُ و المَاءُ؟ / اللیلُ وافی و قد نام الأدلاء؟ / و الرِّکْبُ سَهْرَانُ مِنْ جُوعٍ و عَطَشٍ / و الرِّیحُ صُرٌّ و کُلُّ الأفقِ أصداء / یبداءُ ما فی مداها ما یبینُ به / دَرَبٌ لَنَا و سماءُ اللیلِ عَمیاء / جیکور مُدَى لَنَا بَاباً فَنَدخُلُهُ / أو سامرینا بِنَجْمٍ فیهِ أضواء» (سیاب، ۱۹۷۱: ۲/۲۲). (ترجمه: ای جیکور نان و آب کجاست؟ / شب طولانی شده است، / در حالی که روشنفکران همه خوابیده‌اند / و کاروان از گرسنگی و تشنگی بیدار است / و بادها سرد است / و افق زنگار گرفته. / بیابانی است بی‌انتهای، / که در دورترین نقطه آن / هم دری برای ما گشوده نمی‌شود. / آسمان شب کور است. / ای جیکور، برای ما دری بگشای / تا از آن در وارد شویم / و یا با ستاره‌ای درخشان با ما شب‌نشینی کن.) سیاب تنها روزنه امید خود را روستای جیکور می‌داند و معتقد است که روح خدا (مسیح) از جیکور متولد می‌شود. او در جیکور در جستجوی منبعی است تا مردم تشنه جهان را سیراب کند. «أبحثُ فی الأفاقِ عَن کُوبٍ / عَن مَوْلِدٍ

لِّلرُّوحِ تَحْتَ السَّمَاءِ / عَنِ مَنبَعِ يُرْوِي لَهَيْبَ الظَّمَاءِ (سیاب، ۱۹۷۱: ۲/۴۲۱) در افق‌های جیکور به دنبال ستاره‌ای درخشانم / و آنجا در جستجوی زادگاه مسیح / و منبعی هستم که آتش تشنگی را سیراب کند.

۲-۳- احساس تنهایی و تک‌گویی‌های دو شاعر

در هر دو شعر تصویر روستا و دهکده‌ای به نمایش گذاشته می‌شود که با وجود رابطه عاطفی که دو شاعر با طبیعت آن برقرار کرده بودند، از تأثیر مظاهر مادی و شهرنشینی و خواب غفلت مردم شهر در امان نمانده است. هر دو شاعر در میان قوم خود - نیما در میان مردم دهکده‌ای که دوستشان دارد و سیاب در میان جیکور که تنها روزنه امیدواری اوست - مانند همه پیامبران که در میان امت خویش ناآشنا و چونان غریبه‌ها هستند؛ احساس تنهایی می‌کنند. در نتیجه احساس تنهایی در میان قوم خویش از دیگر وجوه اشتراکی می‌شود که در این دو سروده می‌توان به آن رسید. در هر دو شعر، مردمی که در دل تاریکی شب استبداد و جهل، در خواب، به سر می‌برند، پیامبر و هدایت‌گر خویش را نمی‌شناسند و از او تبعیت نمی‌کنند و به ندای او پاسخ نمی‌دهند. همان‌گونه که نیما در شعر مهتاب به تنهایی فریاد برمی‌آورد تا مردم بشنوند و دست‌ها می‌سایند تا دری بگشاید و یک نفر به ندای او پاسخ دهد. «دست‌ها می‌سایم / تا دری بگشایم بر عبث می‌پایم / که به در کس آید / در و دیوار به هم ریخته‌شان بر سرم می‌شکند / / بر دم دهکده مردی تنها / کوله‌بارش بر دوش / دست او بر در...» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳) سیاب نیز در میان جیکور سرزمین مادری‌اش احساس تنهایی می‌کند. با حالتی ملتسمانه، از جیکور می‌خواهد که برای گمراهان نوری گسیل دارد، چرا که کسی نیست که ارزش پیام و رسالت او را دریابد و درک کند که ظلمت شب بر سراسر وجود آن‌ها سایه افکنده است. زندگی آنها سراسر جان‌کندن است که در پی آن مرگ نیست، صداها در گلو خفه شده است و دردی سراسر جامعه را فراگرفته است که در پی آن شادمانی و سرور، میلاد و زندگی و نسلی نو و تازه نیست. فرزند جیکور، ناامیدانه با استفهام انکاری فریاد بر می‌آورد که کیست که اشعار مرا بشنود، چه کسی است که بار سنگین هدایت مردم را در این شب طولانی استبداد برگیرد و با من

همراه شود و چه کسی است که همراه با من بگرید و پاسخ گرسنگان عریان را بدهد. چرا کسی تاریکی را از این صبح خسته برطرف نمی‌سازد؟ مَن اَلَّذِي يَسْمَعُ اَشْعَارِي؟/ فَاِنَّ صُمْتُ الْمَوْتَ فِي دَارِي؟/ وَاللَّيْلُ فِي نَارِي.../ اَوَاهِ يَا جِيكُور،.../ كَو تُنَجِّبِنِ الرُّوحَ، لَوْ تُجْهِّضِنِ / كَيُّ يُبْصِرَ السَّارِي؟/ نَجْمًا يُضِيءُ اَللَّيْلَ لِلتَّائِهِيْنَ / نَزْعٌ وَ لَا مَوْتَ / نَطَقُ وَ لَا صَوْتَ / طَلَقْتُ وَ لَا مِيْلَادُ /..... مَن اَلَّذِي يَحْمِلُ عِبَاءَ الصَّلِيْبِ فِي ذَلِكَ اَللَّيْلِ الطَّوِيْلِ الرَّهِيْبِ / مَن اَلَّذِي يَبْكِي وَ مَن يَسْتَجِيْبُ / لِلجَائِعِ العَارِي؟/ مَن يَرْفَعُ الظَّلْمَاءَ عَن صُبْحِهِ؟ (سيّاب، ۱۹۷۱: ۴۲۳/۲). (ترجمه: کیست آن که اشعار مرا می‌شنود؟، در حالی که سکوت مرگ در خانه من جاری است / و تاریکی در آتش من است. / افسوس ای جیکور! / کاش روح را به دنیا آوری! / کاش برای رهیابی شب‌رو / ناگهان ستاره‌ای متولد کنی که شب را برای سرگشتگان روشن کند / جان‌کندن است، ولی مرگی در کار نیست / فریاد هست، ولی صدایی نیست / درد زایمان هست، ولی تولدی نیست / چه کسی است که این بار سنگین (هدایت) صلیب را در این شب طولانی و هراسناک حمل کند؟ / چه کسی می‌گرید و پاسخ می‌گوید گرسنه عریان را؟ / چه کسی تاریکی را از صبح برطرف می‌سازد؟) بنابراین وجه تشابه شخصیت مردم در شعر مهتاب و العوده لجیکور یعنی بی‌توجهی به هرگونه ارشاد دلسوزانه صاحبان تعهد - نیما و سیّاب - که اکنون ایفای نقش پیامبری می‌کنند، سبب تک‌گویی دو شاعر و حس تنهایی بین مردم سرزمین مادریشان می‌شود.

۲-۴- نگرش‌های متفاوت نیما و سیّاب در شعر مهتاب و العوده لجیکور

با اینکه دو شعر مهتاب و العوده لجیکور، از نظر مضمون و محتوا، در بسیاری جهات مشابهت دارند، اما از آنجا که دو متن در شرایط متفاوت مکانی، زمانی و فرهنگی به عرصه ظهور رسیده است؛ علاوه بر شباهت‌ها، تفاوت‌هایی نیز در آنها نمود پیدا می‌کند که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود.

۲-۴-۱- همراز و همسفر نیما و سیّاب

هر دو شاعر برای این که رسالت خود را به انجام برسانند، قدم در سفر رویایی می‌گذارند. حرکت هر دو شاعر در خیال آنها شکل می‌گیرد. در شعر مهتاب خیال شاعر، صبح را همانند انسانی که نگران است، ایستاده تصور می‌کند؛ درست مثل خودش که

طاقت نشستن ندارد، صبح همدم نیما می شود و از او می خواهد با دم مسیحایی خود مردم را بیدار سازد و تا پایان، همچون غمخوار و همدم، نیما را همراهی می کند. «نگران با من استاده سحر / صبح می خواهد از من / کز مبارک دم او / آورم این قوم به جان باخته را بلکه سحر» (نیما، ۱۳۸۶: ۶۶۳)، اما در شعر العوده لجیکور، اسب سفیدی که عاری از هر گونه عیب و عار است و یادآور معراج پیامبر، همدم و همراه سفر رؤیایی شاعر می شود و با این اسب که قوی تر از همه ی اسب ها و دیوارهاست، تا پایان، سفرش را ادامه می دهد. «عَلَى الْجَوَادِ الْحُلْمِ الْأَشْهَبِ / أُسْرَيْتُ عِبْرَ التَّلَالِ / ...أَقْوَى مِنَ الْأَسْوَارِ هَذَا الْجَوَادِ / أَقْوَى جَوَادِ الْحُلْمِ الْأَشْهَبِ» (سیاب، ۱۹۷۱: ۴۲۷/۲) (سوار بر اسب سپید آرزوها، / شباهنگام از میان تپه ها گذر کردم / اسبی که از دیوارها محکم تر است / و قوی ترین اسب ها است).

۲-۴-۲- شخصیت حضرت پیامبر (ص) در شعر سیاب

بدر شاکر سیاب علاوه بر اینکه در راستای پیامبری خویش با تفصیلی فراوان در قالب حضرت مسیح ایفای نقش می کند، از شخصیت حضرت پیامبر نیز سود می جوید. بر این اساس به قضیه هجرت پیامبر و جریان مخفی شدن وی در غار و اینکه تارهای عنکبوت مانع از رسیدن دشمنان به ایشان شد، اشاره می کند، اما عاری که شاعر در آن است، نه تنها تیندن تارهای عنکبوت مانع از رسیدن دشمن و مرگ به او نمی شود، بلکه سبب می شود که به سوی او رهنمون شود و این کلام شاعر اوج یأس و ناامیدی او را می رساند (میمندی، ۱۳۸۹، ۴۳). «او در غار حرا و پوشیده از تارهای عنکبوت چشم از جهان فرو می بندد در حالی که زخم هایش چرک و دمل را در خود نهفته دارد» (رخشنده نیا، ۱۳۹۰: ۱۵۵). هَذَا حَرَائِي حَاكَّتِ الْعَنْكَبُوتُ / خَيْطًا إِلَى بَابِهِ / يَهْدِي إِلَى النَّاسِ / إِنِّي أُمُوتُ (سیاب، ۱۹۷۱: ۴۲۵/۲). (ترجمه: این غار حرای من است / که عنکبوت بر آن تار تنیده است. / تار عنکبوت مردم را به سوی من هدایت می کند / و من می میرم.) و این در حالیست که نیما در شعر مهتاب فقط دم مسیحایی دارد و بسیار گذرا و با ایما و اشاره و تنها با یک یا دو واژه، برای به انجام رساندن نقش پیامبری خویش، از حضرت مسیح سخن می گوید.

نیمایوشیخ و بدر شاکر سیاب شاعرانی بودند که در عین بعد مکانی، روحیاتی مشابه داشتند؛ به گونه‌ای که هر دو، شاعری تنها و دور از زادگاه خویش بودند و دوران سخت استبدادی را پشت سر می‌گذاشتند و از اجتماع، دردهای مردم و مشکلات سیاسی موجود در جامعه سخن می‌گفتند و برای یوش و جیکور ارزش خاصی قائل بودند؛ زیرا که این دو مکان به منزله سنگ صبور هر دو شاعر بود و آنان در قالب این دو نام، بسیاری از شکوه‌ها، گلایه‌ها، دل‌تنگی‌ها، امید و ناامیدی‌های خود را به تصویر می‌کشیدند. ظاهراً میان سیاب و نیما تأثیر یا تأثیری وجود ندارد، اما در برخی مفاهیم شعری، مهتاب و العوده لجیکور باهم یکسان هستند و در برخی موارد نیز به سبب شرایط مکانی، زمانی، فرهنگی و مخاطبین شاعر (ملت‌ها) تفاوت‌هایی در آن یافت می‌شود. از آنجا که دو شعر مهتاب از نیمایوشیخ و العوده لجیکور از بدر شاکر سیاب، نمایانگر تعهد سیاسی و اجتماعی و حس پیامبرگونه و امید مسیحایی دو شاعر است؛ مضامین مشترکی از نظر زمان، فضا و تک‌گویی و احساس تنهایی دو شاعر در آن نمود پیدا می‌کند؛ نیما و سیاب، با بهره‌گیری از عناصر محیط خود، تصویری از عصر شب‌زده و جامعه غفلت‌آلوده خویش را به نمایش می‌گذارند و به بیان دردها و تنگناهای جامعه می‌پردازند و دست به گریبان جهل مردمی ناآگاه می‌شوند و فضای حاکم بر شعر دو شاعر عامل یأس‌تدریجی آنها می‌شود؛ چراکه هر دو در راستای انجام رسالت خویش متحمل رنج و عذاب فراوان می‌گردند و در میان امت خود ناآشنا و چون غریبه‌ها زندگی می‌کنند. نیما و سیاب هر دو نقش بیدارگر را بازی می‌کنند و تنها فرق آنها با دیگر مردم، آگاهی یا زودتر آگاه‌شدنشان است و این امتیاز در حقیقت به خاطر تعهد یک وظیفه است. سرانجام هر دو شاعر، فدایی آرمان خویش می‌شوند: نیما فدایی نهضت بیدارسازی مردم از خواب غفلت و سیاب، فدایی نجات مردم از فقر و گرسنگی. در منظر ظاهر، تصاویر پایانی هر دو شعر ناامیدانه است، اما با کمی دقت می‌توان روزنه امیدواری را در آن دید. صدای بانگ خروس به عنوان مبشری که پایان شب را ندا می‌دهد؛ می‌تواند در تصاویر پایانی شعر العوده لجیکور نشانه روزنه امید بدر شاکر سیاب باشد. در شعر مهتاب، نیز در تصاویر پایانی، نیما همچنان دستانش بر روی در است و هنوز از پای ننشسته و کوله‌بار سنگین این رسالت را از دوش خود بر زمین نهاده است و درخشش

مهتاب را با خود زمزمه می‌کند. درخشندگی مهتاب را در دل شب می‌توان به نور امید و پیروزی نیز تعبیر کرد؛ چرا که هرچند نور ماه ضعیف است، اما می‌تواند اسیر شب را به آفتاب آزادی، امیدوار کند. بر این اساس می‌توان دریافت که این خصوصیت یکی از ویژگی‌های شعر شاعران متعهد می‌باشد، زیرا درد را شناسایی می‌کنند و راه معالجه را نشان می‌دهند و امیدوار به درمان این درد هستند؛ زیرا با دمیدن روح امید به کالبد جامعه مریض، حس تغییر و تحول در آن تقویت می‌شود و باعث دگرگونی آن جامعه می‌شود.

از تفاوت‌های این دو شعر، این است که سیاب در راستای انجام رسالت پیامبری خویش نه تنها در قالب حضرت مسیح ایفای نقش می‌کند، بلکه از شخصیت حضرت محمد(ص) نیز در شعر خویش سود می‌جوید و این در حالیست که در شعر مهتاب، نیما فقط دم مسیحایی دارد. تفاوت دیگر، همسفر نیما و سیاب در راستای انجام رسالت پیامبریشان است. نیما با پای پیاده همراه با صبح قدم در سفر رویایی خویش می‌گذارد، اما سیاب سوار بر اسب سفید آرزوها، رسالت خویش را به انجام می‌رساند.

منابع

- ۱- آراین پور، یحیی (۱۳۸۲) **از نیما تا روزگار ما**، چاپ چهارم، تهران: زوار.
- ۲- بلاطه، عیسی (۱۹۷۱) **بدر شاکر السیاب حیاة و شعره**، بیروت: دار النهار.
- ۳- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱) **خانه ام ابری است**، تهران: سروش.
- ۴- ثروتیان، بهروز (۱۳۷۵) **اندیشه و هنر در شعر نیما**، تهران: نگاه.
- ۵- حاجی‌زاده، مهین (۱۳۹۰) «**عربت‌گزینی در شعر بدر شاکر سیاب**»، فصلنامه لسان مبین، سال دوم، شماره ۳، صص ۴۵-۷۲.
- ۶- حسین‌پور چافی، علی (۱۳۸۴) **جریان‌های شعر معاصر فارسی**، تهران: امیرکبیر.
- ۷- حقوقی، محمد (۱۳۸۳) **شعر نیما یوشیج از آغاز تا امروز**، تهران: نگاه.
- ۸- حمیدیان، سعید (۱۳۸۱) **داستان دگردیسی (روند دگرگونی‌های شعر نیما یوشیج)**، تهران: نیلوفر.

- ۹- دین محمدی کرسفی، نصرت الله (۱۳۹۰) «بازآفرینی نیما از حکایت کرم شبتاب کلیله و دمنه در شعر مهتاب»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان: سال سوم، شماره ۲، صص ۱۰۳ تا ۱۱۶.
- ۱۰- رخشنده نیا، اکرم (۱۳۹۰)، «کارکرد نمادین شخصیت پیامبر اسلام در شعر معاصر عربی (با تکیه بر بررسی دواوین ۷ شاعر نام آور عرب)»، فصلنامه لسان مبین، سال دوم، شماره ۳، صص ۱۵۰ تا ۱۷۰.
- ۱۱- سلیمی، علی (۱۳۸۹) «مطالعه تطبیقی واژه شب در شعر نیما و نازک الملائکه»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه باهنر کرمان: سال دوم، شماره ۳، صص ۱۵۷ تا ۱۷۸.
- ۱۲- السیاب، بدر شاکر (۱۹۷۱) دیوان، مقدمه به قلم ناجی علوش، بیروت: دارالعودة.
- ۱۳- شریفیان، مهدی (۱۳۸۵) «بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی بر اساس شعر نیمایوشیج و مهدی اخوان ثالث»، کاوش نامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد: سال ۷، شماره ۱۲، صص ۳۳ تا ۶۲.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰) شعر معاصر عرب، تهران: سخن.
- ۱۵- طاهباز، سیروس (۱۳۸۰) نیمایوشیج، کماندار بزرگ کوهستان، تهران: ثالث.
- ۱۶- عباس، احسان (۱۹۷۸) اتجاهات الشعر العربی المعاصر، کویت: العالم المعرفه.
- ۱۷- _____ (۱۹۹۲) بدر شاکر السیاب، دراسه فی حیاته وشعره، الاردن: المؤسسه العربیه للدراسات والنشر.
- ۱۸- العشماوی، محمدزکی (۲۰۰۵) اعلام الأدب العربی الحدیث، اسکندریه: دارالمعرفه الجامعیه.
- ۱۹- فروم، اریک (۱۳۸۰) انقلاب امید، ترجمه مجید روشنگر، تهران: مروارید.
- ۲۰- کفافی، محمد عبد السلام (۱۹۷۱) فی الادب المقارن دراسات فی نظریه الادب والشعر القصصی، بیروت: دار النهضه العربیه.

- ۲۱- محمد رضایی، علی رضا (۱۳۸۷) «بررسی تطبیقی اشعار بدر شاکر و نیمایوشیج»، فصلنامه علمی پژوهشی ادبیات تطبیقی جیرفت: سال دوم، ۶، صص ۱۶۱ تا ۱۷۳.
- ۲۲- مختاری، محمد (۱۳۷۱) انسان در شعر معاصر، تهران: توس.
- ۲۳- موریه، س (۲۰۰۳) الشعر العربی الحدیث تطور واشکاله وموضوعاته بتأثیر الادب الغربی، قاهره: دار غریب.
- ۲۴- میمندی، وصال، (۱۳۸۹)، «جیکور دم الحیاه فی عروق شعر السیاب»، مجله العلمیه ایرانیه للغه العربیه وآدابها، العدد ۱۵، صص ۲۵-۴۸.
- ۲۵- نعمان، خلف رشید، (۱۴۲۶) الحزن فی شعر بدر شاکر السیاب، بیروت: دار العربیه للموسوعات.
- ۲۶- نیمایوشیج (۱۳۵۱) حرفهای همسایه، تهران: دنیا.
- 27- _____ (۱۳۸۶) مجموعه کامل اشعار، گردآوری و تصحیح سیروس طاهباز، چاپ هشتم، تهران: نگاه.
- ۲۸- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۷۸) جویبار لحظه‌ها، تهران: جامی.

